

واژه ای چند دربارہ

## موانع جنبش روشنفکری و روشنگری ایران

مسعود نقره کار

این مطلب، خلاصه شده سخنرانی است که به دعوت کانون فرهنگی ایرانیان شهر میامی (امریکا)، شنبه 7 ژوئن در این شهر برگزار شد. موضوع سخنرانی یا «گفت و شنود» موانع رشد و اثرگذاری جنبش روشنفکری و روشنگری ایران بود. ابتدا نگاهی به «تاریخ جنبش روشنفکری و روشنگری در ایران و جهان»، و نیز «تعاریف روشنفکر و روشنگر» انداخته شد، و سپس «موانع رشد و اثرگذاری جنبش روشنفکری و روشنگری ایران» مورد گفت و شنود قرار گرفت، که این نوشته اشارتی به آن «موانع» است.

از دو منظر به تاریخ جنبش روشنفکری و روشنگری ایران نظر انداخته شده است.

برخی آغاز پیدائی این جنبش را ظهور و تطور تفکر فلسفی و اجتماعی در ایران، یعنی دوره مادها و چیزی حدود 3 هزار سال قبل می دانند، و عده ای دیگر نقطه عزیمت این جنبش را نزدیک به 2 قرن قبل اعلام کرده اند، یعنی آغاز گفتمان های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی «مدرن» و «متجددانه» در ایران.

اگر بر نظرگاه دوم ایستاده باشیم، با کمی مسامحه و تساهل می توان دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار را آغاز پیدائی روشنفکری، و متعاقباً جنبش روشنفکری و روشنگری در ایران دانست. در آن هنگام شکست ایران در جنگ با روس (1813-1803 میلادی)، سبب شکست ذهنیت کسانی چون «عباس میرزا»ی ولیعهد شد، و بتدریج پی برده شد که با سلاح کهنه و افکار کهنه تر نمی توان مملکت داری کرد، و بحث نوسازی ارتش به همه ی عرصه های زندگی تسری پیدا کرد و...

نزدیک به دو قرن از آن تاریخ می گذرد، و حدود یک قرن از «انقلاب» مشروطه، هنوز اما روشنفکران و روشنگران و جنبش روشنفکری و روشنگری ایران شعارها و خواسته های را طرح می کنند که حداقل یک صد سال از عمر آن ها می گذرد. معنای این سخن این نیست که در دو قرن گذشته روشنفکران و روشنگران و جنبش روشنفکری و روشنگری دستخوش دگرگونی کمی و کیفی نشده است. تجارب بیش تر، درک بهتر و دقیق تر از مفاهیم و مقولاتی همچون آزادی، عدالت، توسعه، دولت، ملت، مذهب و... و روابط میان این مفاهیم و مقولات در زمره اینگونه تغییرات است. جنبشی که روزگاری «مشروطه» می خواست امروز در راه تحقق مردم سالاری می اندیشد و می رزمند، و این دگرگونی چشم گیری ست. متأسفانه اما دگرگونی ها مابه ازای عملی مؤثر و ماندگار نداشته اند.

براستی چرا؟ چرا پس از آزمون ها و تجاربی همچون جنبش بایان، انقلاب مشروطه، تجربه های سال های 30-1320، دولت دکتر محمد مصدق و جنبش ملی شدن صنعت نفت، 15 خرداد سال 1342، جنبش سیاهکل (مجموعه ای مبارزات سیاسی - نظامی علیه رژیم دیکتاتوری شاه)، انقلاب بهمن، جنبش دوّم خرداد، هنوز روشنفکران و روشنگران و جنبش روشنفکری و روشنگری ایران در آرزوی دستیابی جامعه به آزادی، عدالت و توسعه می سوزند.

چرا دستاورد آن همه تلاش و جانفشانی می باید ناکامی ای در هیأت خوفناک «جمهوری اسلامی» باشد؟ چه عواملی سبب شده اند که شأن نزول تلاش های فکری و عملی روشنفکران و روشنگران به جای زندگی ای بهتر برای مردم میهنمان و همگرایی، شکست و گسست و ناکامی و واگرایی است؟ کدام موانع و محدودیت های تاریخی، اجتماعی و انسانی سبب ساز این ناکامی ها و ناتوانی ها هستند؟

برای پاسخگویی به این چرایی ها در کنار بررسی های جامعه شناختی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، تاریخی و مذهبی، و بطور کامل موانع ساختاری، می باید به روشنفکر و روشنگر به عنوان یک فرد، روشنفکران و روشنگران به مثابه یک لایه (گروه) اجتماعی، و

تشکل‌های مختلف روشنفکری و روشنگری نیز پرداخت و مورد بررسی، تحلیل و شناخت قرارشان داد. شاید از این طریق بتوان موانع را، و راه فائق آمدن بر آن‌ها را یافت.

من به عنوان عضو کوچکی از خانواده‌ی بزرگ «روشنفکری و روشنگری ایران» (که بیشترین معایب اشاره شده در بند 6 شامل حال ام می‌شود)، تلاش می‌کنم تا در حد دانش، توانائی و تجربه‌ام در مجموعه‌ای که در دست تألیف و تدوین دارم، به موارد فوق بپردازم. این مجموعه عنوان «روشنفکری و روشنگری در ایران» را بر پیشانی خواهد داشت.

در این جا اما فهرست‌وار به رئوس پاره‌ای از مشکلات و موانع جنبش روشنفکری و روشنگری ایران اشاره می‌کنم تا ملاطی برای گفت و شنود داشته باشیم، برخی از این مشکلات و موانع عبارتند از:

1- نهاد مذهب 2- نهاد سلطنت (پادشاهی) 3- موقعیت جغرافیائی و سیطره‌جوئی بیگانگان 4- ایدئولوژی‌های وارداتی 5- روشنفکر و روشنگرستیزی عامه مردم و برخی از روشنفکران و روشنگران 6- برخی از ویژگی‌های روانی و رفتاری روشنفکران و روشنگران.

#### 1- نهاد مذهب:

بسیاری از مذاهب به هنگام پیدائی‌شان سبب رشد فکری و تحولات اجتماعی شدند. پیام‌آوران این مذاهب، در زمانه‌ی خود نقش‌هایی سازنده ایفا کردند. اصلاحات انجام شده در مذاهب، به ویژه در دوره رنسانس، رفورماسیون و عصر روشنگری دگرگونی‌های بزرگی برای انسان و جامعه انسانی پدید آورده است. در حال حاضر مذاهب می‌توانند، حداقل تکیه‌گاه روانی برخی از انسان‌ها باشند. در این میان اسلام در زمره مذاهبی بوده و هست که هرگز به عنوان کلیتی یگانه عمل نکرده است. بخش اعظم این مذهب در برابر اصلاح (رفورم) جان‌سختی نشان داده است و به عنوان جریانی ارتجاعی و ضد دموکراتیک به انسان‌ها و جوامع انسانی لطمه زده، و می‌زند.

در جامعه‌ی ما نیز مذهب نهادینه شده همین بخش از اسلام، یعنی گرایش و تلقی‌ای ارتجاعی، و بنیادگرایانه و فقهاتی از اسلام (تشیخ) است. این گرایش با تکیه بر آیات قران و نص کلمه به کلمه‌ی آن، و احادیث و روایات ضد دموکراتیک و خشونت‌آفرین، و کاربست آن‌ها در زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، از موانع رشد و اثرگذاری جنبش روشنفکری و روشنگری ایران بوده، و هست. این گرایش و تلقی در ذات خود انحصارطلب، بیگانه با دانش و نوگرایی‌ست و هیچ اندیشه و رفتاری غیر از اندیشه و رفتار خود را بر نتاییده است.

در دوره قاجاریه ملاحمد نراقی، میرزای قمی، شیخ جعفر کاشف الغطا و ده‌ها فقیه دیگر به عنوان نمایندگان این نهاد و مجموعه‌ای از پایگاه‌های مذهبی و اجتماعی‌شان دست در دست «سایه‌ی خدا» (فتحعلی شاه) سرکوبگر اندیشه و رفتار نو، و مبلغ عدم تحمل دگراندیشان بودند.

به هنگام مشروطه شیخ فضل‌اله نوری نماد راستین این نهاد بود، بدون یاری او و یارانش «آشوب و شورش توپخانه» و «به توپ بستن مجلس» و استبداد صغیر و کشتار روشنفکران و روشنگران پا نمی‌گرفت. شیخی که آزادی و عدالت را «الفاظ مشوومه» می‌دانست، و بسیارند از این دست نمونه‌ها.

در دوره رضاشاه اگر حمایت حجج اسلام سیدابوالحسن اصفهانی، حاج شیخ محمد غروی و آشیخ عبدالکریم حائری و ده‌ها فقیه و شیخ و پایگاه مذهبی‌شان، به عنوان نماد و تجلی نهاد مذهب، نمی‌بود، سردار سپه نمی‌توانست بی‌دردسر به قدرت برسد. همین حجج اسلام اعلام کردند: «نظر به داعیه رئیس‌الوزرا در تشدید اسلام و منع افکار خام از او قدردانی بشود». نهاد مذهب نه فقط دشمنی و مانع تراشی‌اش در راه جنبش روشنفکری و روشنگری، که مقاومت‌اش در برابر پاره‌ای از اصلاحات اجتماعی رضاشاه نیز چشمگیر بود.

در دوره محمدرضاشاه نیز امثال آیت‌اله بروجردی‌ها، و فلسفی‌ها و جماعتی از «وعاظ‌السلطنین» و پایگاه‌های مختلف مذهبی از پشتیبانان محمدرضاشاه، بویژه در مانع تراشی و قلع و قمع روشنفکران و روشنگران بودند. قتل احمد کسروی و مجروح کردن دکتر

فاطمی نمونه‌هایی از جنایات این نهاد است، جنایاتی که دستگاه اجرائی و قضائی کشور تلاش کردند نادیده بگیرند. این نهاد حتی «اعلیحضرت متجدد» را وداشته بود تا «حاجی» و «خواب‌نما» و «روضه‌رو» بشود.

جمهوری اسلامی اما «خود جنس است»، حاکمیت تمام عیار «مذهب ارتجاعی».

آنچه که در طول قرن‌ها بنیادگرایی غالب در اسلام فقاهتی غبار آلود انجام می‌داد، آیت‌الله خمینی غبار رویی‌اش کرد و شفاف در برابر مردم و تاریخ قرار داد. جمهوری اسلامی، این نهاد سیاسی تر شده تشیع، که یکسو نگری، جزم‌گرایی و ضدیت با آزادی و دموکراسی از ویژگی‌هایش است، حذف روشنفکران و روشنگران مذهبی و غیرمذهبی را «وظیفه‌ی شرعی» خود دانسته و مانع تراشی بر سر راه فعالیت‌های جریان‌های روشنفکری و روشنگری (سیاسی، دموکراتیک و صنفی) را از عناصر اصلی سیاست‌گذاری‌اش قرار داده است.

جمهوری اسلامی ارتجاعی‌ترین ساختار سیاسی پدرسالارانه، و طبیعتاً جدی‌ترین دشمن روشنفکری و روشنگری در طی دو قرن اخیر است.

...

نهاد مذهب به گونه‌ای «غیرمستقیم» نیز بر سر راه جنبش روشنفکری و روشنگری ایران مانع تراشی کرده است. این نهاد یکی از عوامل و تقویت‌کننده حضور قدرتمند «ذهنیت عقل تابع و متصل» در میان روشنفکران و روشنگران بوده است. التقاط، تعدیل، تقلیل، و تلاش برای سازش سنت و تجدد، و به طور کلی واماندن از حرکتی مستقل، از ره‌آوردهای نهاد مذهب برای جنبش روشنفکری و روشنگری بوده است.

اینگونه بود که «مشروعیت» توانست بر مشروطیت و حقانیت تأثیر بگذارد، و قانون اساسی مشروطه را بیالاید. و در انقلاب بهمین بخشی از جنبش روشنفکری و روشنگری ایران به حمایت و تقویت یکی از مرتجع‌ترین حاکمیت‌های سیاسی میهنمان روی آورد.

## 2- نهاد سلطنت (پادشاهی)

در دوره قاجار پادشاهان تبلور سلطنت، اشرافیت زمیندار، قدرت نظامی و سایه‌ی خدا بر روی زمین بودند. ساختار سیاسی، سنتی و عقب‌مانده حکومت، نحوه توزیع قدرت، دولتی آلت دست، که همه‌ی حوزه‌های اجرائی، حقوقی و قضائی را تحت کنترل داشت، و حاکمیت قوانین ارتجاعی امان نفس کشیدن به اندیشه و رفتاری ناهمخوان با اندیشه و رفتار شاه‌خواهانه و فقیه‌پسند نمی‌داد. عدم تحمل و حذف روشنفکران و روشنگران و سرکوب جنبش روشنفکری و روشنگری از عمده وظایف حکومت‌گران بود. قتل قائم مقام فراهانی، امیرکبیر، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، خبیرالملک و... نمونه‌هایی از جنایات پادشاهان قاجار است.

تن‌دادن ناصرالدین شاه و برخی دیگر از شاهان قاجار به پاره‌ای اصلاحات تن‌دانی اجباری بود، و بعد محمدعلی شاه را داریم، ویرانگر خانگی ملت، قاتل ملک‌المتکلمین ها و...

سرگذشت روزنامه و روزنامه‌نگاری در میهن ما می‌تواند آئینه‌ای باشد نشاتگر عملکرد نهاد سلطنت در رابطه با روشنفکری و روشنگری در ایران. ماجرای «کاغذ اخبار» میرزا صالح شیرازی، «وقایع اتفاقیه»‌ای که به اشاره امیرکبیر منتشر شد و صوراسرافیل و سرگذشت میرزا جهانگیرخان و سلطان‌العلمای خراسانی و... از این دست نمونه‌ها هستند.

دوره رضاشاه قدر قدرتی را همه کاره کردند که «حکم می‌کرد»، و با همان ساختار پدرشاهانه و پدرسالارانه، بر آن شد ساختار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را دچار تغییر و تحول کند. او تکه‌هایی از قدرت روحانیت مرتجع را گرفت اما به جای اینکه به دولت و مردم بدهد، آن‌ها را به خود تقویض کرد.

رضاخان دشمن روشنفکری و روشنگری بود. این ناسیونالیست آریاپرست و باستان‌گرا، دشمن روزنامه‌ها، تشکل‌های صنفی، دموکراتیک و سیاسی بود با یارانی چون سرپاس مختاری و محرملی‌خان‌ها. حتی مدرس را تحمل نکرد و فرمان قتل‌اش را داد، چه رسد به تقی ارانی و فرخی یزدی و میرزاده عشقی و...

در دوره محمدرضا شاه، از پسر خواستند راه پدر را ادامه بدهد. در فاصله سال‌های 30-1320 شرایط به گونه‌ای بود که جنبش روشنفکری و روشنگری جانی گرفت اما محمدرضا شاه بمحض اینکه پا سفت کرد، آن‌ها را سرکوب کرد، و طبیعی بود که تاب دولت ملی دکتر مصدق و خواست‌های او را نداشته باشد. کشتار روشنفکران و روشنگرانی چون دکتر فاطمی، کریم‌پور شیرازی، بیژن جزینی، کرامت‌اله دانشیان، خسرو گل‌سرخ‌ی و... و حزب‌سازی‌ها و نحوه برخوردش با مخالفان سیاسی‌اش حکایت دشمنی او و دم و دستگاه‌اش با روشنفکری و روشنگری بود. او همچون پدر، دست به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی زد و بر آن بود تا جامعه را از «دروازه تمدن» عبور دهد، اما درکی که او از تمدن داشت چیزی جز «بی‌تمدنی» چشم‌انداز نداشت. مروری بر تاریخ مطبوعات و احزاب سیاسی و تشکل‌های مختلف در دوره‌ی این پدر و پسر نیز میزان تلاش‌های ضد روشنفکری و روشنگری این دو را تا حد زیادی باز می‌تاباند. واژه‌ها حتی تحمل نمی‌شدند، «جنگل» پدر را از «میرزا کوچک‌خان جنگلی» می‌ترساند و پسر را از چریک‌های فدائی خلق، و می‌باید حذف می‌شد!

...

اشاره به این دو نکته ضروریست که: نهاد مذهب و نهاد سلطنت (پادشاهی) که ساختار حکومت را شکل می‌دادند (که در مورد نهاد مذهب هنوز نیز صادق است) با سیاست‌های ضد مردمی‌شان بیگانگی مردم از حکومت، بیگانگی مردم از خود و تبدیل جامعه به جامعه‌ای عقب‌مانده را سبب شده‌اند. این عقب‌ماندگی هم مانعی بزرگ در راه رشد و اثرگذاری جنبش روشنفکری و روشنگری و هم عاملی در پیدائی و تداوم ضعف و انحراف در این جنبش بوده است.

نهاد مذهب و سلطنت، در کنار حذف روشنفکران و روشنگران، و سرکوب جنبش روشنفکری و روشنگری، سیاست‌زدائی از «روشنفکری و روشنگری» را نیز در دستور کار خود داشتند و دارند. این دو نهاد بسیاری از روشنفکران و روشنگران را به متخصصین، کارشناسان و مدیران اجتماعی خنثی بدل کردند، و آنان را به «قلمرو خصوصی»‌ای که فقط ماست خودشان را بخورند، سوق داده‌اند.

### 3- موقعیت جغرافیائی و سیطره‌جویی روسیه، انگلیس و امریکا

سرزمین ما بارها به خاطر موقعیت جغرافیائی‌اش، و به ویژه منابع‌اش مورد تاخت و تاز بیگانگان قرار گرفته است. در این تاخت و تازها، و مداخلات، بسیاری از نیروهای انسانی کارآ و منابع معنوی و مادی، و بسیاری از نهادهای اجتماعی و فرهنگی کشورمان از بین برده شده است، و بسیاری از روشنفکران و روشنگران و جنبش‌آنان از دم تیغ مهاجمین گذاشته‌اند.

در دوره قاجار دخالت‌های روسیه و انگلیس و چشم‌داشتن آن‌ها به کشورمان آشکار بود. گفته می‌شود این دو قدرت خواستار ایرانی قدرتمند نبودند، و به هر طریق در تضعیف و سوءاستفاده از کشورمان کوشیدند. بعد از جنگ جهانی اول، و بعدتر قدرت‌گیری بلشویک‌ها سبب شد انگلیس سیاست دیگری برگزیند. انگلیس ایرانی می‌خواست که مانع گسترش بلشویسم در منطقه باشد، و در عین حال به منابع ایران نیز چشم داشت. در مقابل رفتار و خواست‌های انگلیس اما مقاومت می‌شد، حتی احمدشاه نیز مخالف پاره‌ای از خواست‌های انگلیس بود (قرارداد سال 1919).

انگلیس رضاشاه را به قدرت رساند، و وقتی دید رضاشاه راهی دیگر می‌رود، قدرت داده‌شده را از او گرفت. ماجرای اشغال ایران پیش آمد

و بتدریج پیدا شدن سروکله‌ی امپریالیسم امریکا. کودتای امریکائی 28 مرداد، یکی از بزرگ‌ترین ضربات به «روشنفکری و روشنگری» در ایران بود. امریکا کمر به حمایت از محمدرضا شاه بسته بود، چرا که او حافظ «کمر بند سبزش» علیه کمونیسم و دسترسی کمونیست‌ها به آب‌های گرم می‌نمود. امریکا البته که به منابع ایران، به ویژه نفت و نیز «بازار» ایران نظر داشت و دارد.

در دوره جمهوری اسلامی نیز دخالت‌ها و اعمال نظرها ادامه یافت. ترس از قدرت‌گیری «چپ»‌ها امریکا را به حمایت از خمینی در برابر شاه و بختیار واداشت. اسلام می‌توانست سدی در برابر پیشرفت و گسترش کمونیسم و دسترسی کمونیست‌ها به آب‌های گرم باشد و...

در تمامی موارد طی این 2 قرن، تاخت و تازها و مداخلات ماهیت و اقداماتی ضدروشنفکری و روشنگری، و از موانع رشد و اثرگذاری جنبش روشنفکری و روشنگری در ایران بودند.

#### 4- «ایدئولوژی‌های وارداتی»

مارکسیسم را می‌توان از دستاوردهای مدرنیته و مدرنیسم قلمداد کرد. برخورد متدلوژیک این جهان‌بینی با انسان و جامعه پرارزش، و بهره‌وری از آموزش‌ها و تجارب آن، می‌توانست و می‌تواند نقطه اتکائی برای جنبش روشنفکری و روشنگری ایران باشد. اما هر آنجا که مارکسیسم «ایدئولوژیک» شده است و برخورد ایدئولوژیک (مذهبی - بنیادگرایانه) با این جهان‌نگری صورت گرفته است به عنوان مانع بر سر راه جنبش روشنفکری و روشنگری ایران عمل شده است، به ویژه با پسوندهائی مثل لنینیسم، مائوئیسم، استالینیسم، انورخوجه‌ایسم، کاستروئیسم. برخی از این «ایسم‌ها» (مثل استالینیسم) گاه جنبش روشنفکری و روشنگری ایران را از مسیر رشد و اثربخشی خود دور ساختند.

مارکسیسم (هم چون تئولوژی) در بطن خود زمینه‌ها و بنیان‌های تبدیل به نوعی مذهب را دارا بوده است. بر بستر حضور رسوبات اندیشگی مذهبی در جنبش روشنفکری و روشنگری ایران، نوع نگرش و برخورد غلط با مارکسیسم سبب شد تا «عقل تابع و متصل» جانماز به سوی «کمیت‌ترن» و حزب کمونیست اتحاد شوروی و دیگر «احزاب برادر» پهن کند، و از پرسنگری و سنجشگری و اثربخشی مؤثر و پویای مارکسیسم فاصله بگیرد. «کاپیتالیسم»، و نیز نحوه نگرش و برخورد آن، در مقاطعی بر رشد و اثرگذاری جنبش روشنفکری و روشنگری تأثیری منفی و متوقف‌کننده داشته است.

#### 5- روشنفکر و روشنگرستیزی عامه‌ی مردم، و برخی از «روشنفکران و روشنگران»

بخش اعظم عامه‌ی مردم میهنمان بی‌سواد و یا بی‌علاقه به مطالعه‌ی روزنامه، نشریه و کتاب بوده، و هستند. این بخش از مردم که پذیرنده «فرهنگ» شنیداری‌اند رادیو و تلویزیون (مجموعه‌ی وسائل سمعی و بصری) و آخوندها (با توجه به شیوه تبلیغ و ترویج‌شان) منابع خبری و تغذیه‌ی فکری‌شان هستند. منابعی که روشنفکر و روشنگرستیزی از پایه‌های اصلی فعالیت‌ها، و دفع، نفی، تحقیر، تقبیح، اتهام‌زنی و حذف روشنفکر و روشنگر جوهره تبلیغات این مجموعه بوده و هست. به دید اینان روشنفکران و روشنگران یا عامل «غرب‌اند، یعنی عامل «مراکز فساد و فحشا و یا کارهای قبیحه»، و سرسپرده شرق که «بی‌دینی و بی‌اخلاقی» را تبلیغ و ترویج می‌کنند.

ستیز، دفع و نفی از سوی برخی از «روشنفکران و روشنگران» و پاره‌هائی از جنبش روشنفکری و روشنگری نیز اعمال شده، و می‌شود.

جلال آل‌احمد از نمونه‌هائی‌ست که در این راه گام زد. برخی از جریان‌های «چپ» نیز در این مسیر از «راست»‌ترین جریان‌ها پیشی گرفتند. در برخوردی کلیشه‌ای با این امر که «توده‌ها سازندگان تاریخ»‌اند و آموزگاران واقعی سیاست و فرهنگ و هنر، و فقط باید از آنان آموخت، «روشنفکر» فحشی شد در دهان فعالین این جریان‌ها، و برای زدودن خصلت‌های «روشنفکری»، «قهوه‌خانه‌نشینی و دیزی‌خوردن» و «دستفروشی و کارگری کردن» و لباس‌مدرس پوشیدن در زمره «پراتیک انقلابی» بود.

پاره‌ای از پست‌مدرن‌ایست‌ها نیز با «تنوریزه» کردن اینکه گفتمان‌های روشنفکری و روشنگری (مدرنیته و مدرنیسم) دیگر اعتباری ندارند، و نیازی به روشنفکر و روشنگر نیست، به نفی و دفع روشنفکری و روشنگری برخاسته‌اند.

در این میان برخی از لغزش‌ها و خطاهای روشنفکران و روشنگران، به ویژه روشنفکران و روشنگران سیاسی - با توجه به خصلت کار سیاسی - زمینه‌ساز روشنفکر و روشنگرستیزی شده است. گفتار و کردار روشنفکران و روشنگران از سوی عامه‌ی مردم، و از سوی مخالفین زیر ذره‌بین‌اند، نکته‌ای که گاه فراموش می‌شود.

## 6- برخی از ویژگی‌های روانی و رفتاری روشنفکران و روشنگران

به گمان من در برخورد روانشناسانه و رفتارشناسانه با پدیده روشنفکری و روشنگری بهتر است به چند نکته توجه شود.

- دنیای درون هر روشنفکر و روشنگر، همچون هر انسانی ویژگی‌های فردی «مستقل و یگانه» ای دارد.

- شناخت روشنفکر و روشنگر محصول کنش و واکنش متقابل ذهن او و واقعیت خارجی است، نه صرفاً شناسایی آئینه‌وار واقعیت خارجی.

- روشنفکر و روشنگر از دستاوردهای تحول انسانی و عمیقاً اجتماعی‌اند. برخورد منزله‌طلبانه با این کیفیت ویژه کاریست غیرمنصفانه و غیرعملی.

- لایه یا گروه اجتماعی روشنفکران و روشنگران را یگانگی نسبی ویژگی‌های فکری و رفتاری آن‌ها شکل می‌دهد. تحلیل و برخورد صرفاً طبقاتی کردن با این مقوله کامل و دقیق نیست. روشنفکران و روشنگران از طبقات مختلف، اقوام و ملل گونه‌گون می‌آیند. بیشترین روشنفکران و روشنگران از اقشار میانی (متوسط) جامعه هستند اما کم نیستند روشنفکران و روشنگران برخاسته از میان اشراف‌زادگان (مصدق، هدایت، دهخدا و...)، و نیز بسیارند از میان طبقه‌ی محروم و زحمتکش. آنچه به این لایه‌ی اجتماعی بیش از هر چیز خصوصیات مشترک می‌دهد همان یگانگی نسبی فکری و رفتاریست. در کنار خصوصیات مشترک، تمایزها و تفاوت‌های فردی آنان را نیز باید در نظر داشت و مشخصه‌های هویت فردی و متمایزکننده از دیگر افراد لایه (گروه) نباید نادیده گرفته شوند. هر کس در این گروه (لایه) هویت مستقل و یگانه‌ای دارد.

- در بررسی و ارزیابی از جریان‌های روشنفکری و روشنگری (احزاب، سازمان‌ها، تشکلهای مختلف دموکراتیک و صنفی و...)، در کنار ویژگی‌های داخلی این جریان‌ها، شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی‌ی دوران فعالیت آن‌ها را می‌باید در نظر گرفت. در غیر اینصورت بررسی و ارزیابی واقعی، سنجیده و دقیق از آب در نخواهد آمد.

آنچه در اینجا به اختصار مورد اشاره قرار می‌گیرد پاره‌ای از ویژگی‌های روانی و رفتاری برخی از روشنفکران و روشنگران ایرانی است. پرداختن به همه‌ی ویژگی‌های روانی و رفتاری این لایه (گروه) اجتماعی و علل پیامدهای این ویژگی‌ها در حوصله‌ی این گفت و شنود نیست.

اما این ویژگی‌ها کدامند:

### الف: بی‌تعادلی

افراط و تفریط از ویژگی‌های بسیاری از روشنفکران و روشنگران ایرانی بوده و هست. نفی مطلق یا پذیرش مطلق، دیو یا فرشته، سیاه یا سفید، آنهم در جهانی که همه چیزش خاکستریست. ستیز و نفرت نسبت به غرب، مارکسیسم و مذهب یا شیفتگی و عشق به آن‌ها. دیروز شیفته و مبلغ و مروج «مونیسیم ماتریالیستی» و امروز سینه‌چاک «مونیسیم ایدئالیستی». دیروز با این خیال که همه‌ی «حقیقت» را در چنگ دارد، و امروز به گونه‌ای دیگر خیالاتی.

عصبیت و پرخاش‌گری نیز گاه تبلور بی‌تعادلیست.

ب: حس ممتاز بودن (خود بزرگ‌بینی، خودمحوری، خودخواهی، خود حق‌بینی و...)

توانایی ذهنی و آگاهی از امور در عرصه‌های مختلف حس نخبه و الیت بودن را در میان بسیاری از روشنفکران و روشنگران سبب می‌شود. از بالا نگاه کردن و «اخلاقی» و اتوکراتیک برخورد کردن با مردم، و گروه‌های اجتماعی مختلف بر آسیب‌پذیری رابطه

روشنفکران و روشنگران با سایر گروه‌های اجتماعی، و حتی درون خود لایه (گروه) روشنفکران و روشنگران افزوده است. خود حق‌بینی او را به سمت اراده‌گرایی سوق می‌دهد و نیز تاب نیاوردن تعدد و تکثر را حتی در جمع کوچک. زود رنجیِ طویل‌المدت نیز می‌تواند ره‌آورد چنین حسی باشد.

تفرعن، پوشیده‌گوئی و دریده‌گوئی از ویژگی‌های روشنفکر و روشنگر خود بزرگ‌بین می‌شود. وقاحت را با صراحت و رک‌گوئی عوضی می‌گیرد.

ج: کم‌دقتی، کم‌توانی و بدفهمی برخی از روشنفکران و روشنگران در درک مفاهیم و مقوله‌هایی مثل آزادی، دموکراسی، عدالت، توسعه، استقلال، وابستگی، دولت، ملت، طبقه، حزب و... نیز رابطه‌ی میان این مفاهیم و مقوله‌ها از مشکلات و موانع جنبش روشنفکری و روشنگری ایران بوده، و هست. به همین دلایل التقاط، یک‌جانبه‌نگری سیاسی، شبیه‌سازی و کلیشه‌پردازی، رونویسی از تغییر و تحول جوامع دیگر، بومی‌گرایی، پوپولیسم و... را شاهد بوده و هستیم. و نیز بدینگونه است کم‌توانی در نقدِ ذهنیت دنباله‌روانه، و عقل تابع و متصل.

برخی از اینان از پرسشگری و سنجشگری فاصله می‌گیرند و با مغز خویش بر زمینه‌ی تجارب فردی و اجتماعی خویش نمی‌اندیشند.

#### د: ناهمخوانی‌ی گفتار و کردار

بسیاری از روشنفکران درباره‌ی نقش و اهمیت تفکر انتقادی پرگوئی و قلمفرسائی فراوان داشته و دارند، اما همین‌ها به نفی مطلق و یا پذیرش تغییرات سطحی در زمینه‌های مختلف تن داده‌اند. اینان انتقادناپذیرترین‌ها هستند. سکتاریست‌ترین‌ها، ائتلاف و وحدت را تئوریزه می‌کنند، و جاه‌طلب‌ترین‌ها ضد جاه‌طلبی خود را جا می‌زنند.

گاهی نوعی تلاش برای همخوانی کردار و گفتار صورت می‌دهند، کاری که به ویژه «روشنفکران سیاسی» به آن دست می‌زنند. فلسفیدن، تئوری‌بافی و توجیح رهنمود و کرداری سیاسی برای جا انداختن آن بدون در نظر گرفتن شرایط جامعه.

بسیاری از روشنفکرانی که از «آزادی» سخن می‌گویند اما در محدوده‌ی خانواده، محله، محل کار، سازمان اجتماعی و حزب سیاسی کرداری مستبدانه و دیکتاتورمنشانه دارند.

برخی از اینان مبلغان و مروجان شیفته‌ی آزادی و پلورالیسم می‌نمایند، اما نه فقط مخالفان خود، که یاران و رفقای خویش را تحمل نکرده‌اند و تا حد حذف فیزیکی آن‌ها پیش رفته‌اند؛ (تراژدی پارک اتابک، و تراژدی‌های فراوان کشتارهای درون حزبی و سازمانی و گروهی و... نمونه‌هایی از این دست‌اند).

جماعتی از روشنفکران ایرانی کمبود شجاعت در شناخت خویش، و نیز ضعف‌ها و لغزش‌هایشان را با واکنشی «سیاست‌بازانه» پاسخ می‌دهند، برای نمونه، اندیشه و راهی را برمی‌گزینند که «مُد» و تازه‌ترین است تا بگویند تازه‌ترین کالا را در بازار اندیشه دارند، و بدینگونه بر برخی ضعف‌ها و لغزش‌ها سرپوش‌های رنگین گذاشته شده است. این واکنش روانی نوعی گریز از قبول مسئولیت و «خود قانع کردن» این نوع از روشنفکران است.

و با این همه هنوز اما حکایت باقی‌ست.

واژه‌ای چند درباره‌ی

## روشنفکر و روشنگر (2)

سرخن

نخی که دانه‌های زیبا و رنگارنگ «تسیح» روشنفکر و روشنگری را در کنار هم می‌نشانند «آزاداندیشی و آزادیخواهی» است، رنگین‌کمانی رنگ گرفته از تاریخی هزاران ساله که زیباترین و درشت‌ترین دانه‌هایش «رنسانس» (دوران نوزائی)، رفورماسیون و با دستاوردهائی ارزشمند و گوناگون- هستند. - «دوران روشنگری» (عصر خرد)، «مدرنیته و مدرنیسم»

بر این مجموعه صدها نام از سراسر جهان به ویژه از اروپا و امریکا، با ده‌ها تعریف، مفهوم و مقوله، به اندازه تنوع جهان‌بینی‌ها و فرهنگ‌های موجود در جهان دیده می‌شود. هر جامعه‌ای نیز دانه‌های زیبا و رنگارنگ خود را دارد، که برای نمونه به زیبا دانه‌ی «جنبش مشروطیت» در میهنمان می‌توان اشاره داشت.

### تعریف روشنفکر و روشنگر

روشنفکر (منورالفکر، intellectual) کسی است که دارای فکر «روشن» است. روشنگر (Enlightened /Enlightener)، می‌تواند روشنگری باشد که فکر روشن خود را در گفتار و کردارش باز می‌تاباند، آن را به میان مردم می‌برد و برای بازتاب و تحقق آن در ساختار ذهنی و عینی جامعه تلاش و مبارزه می‌کند.

اما این فکر «روشن» چگونه فکری است؟

به گمان من فکر «روشن» فکری است؛

(Rationalist باور قل‌ع) خردگرا -

که هر پدیده‌ای را با ذره‌بین خرد مستقل، منعطف، پویا و رها از پیشداوری می‌نگرد. خرد را بنیان تفسیر، درک و فهم انسان، جامعه و جهان می‌داند. بیگانه با «خرد تابع»، جبر مطلق، مرجعیت وحی و احکام آسمانی، تعبد و تعصب است.

خردگرا، نقاد، شناسا، ژرف‌کاو، پرسشگر و جامع‌نگر است. روش تفکرش سنجشگرانه است. به اهمیت نقد و اندیشیدن علمی، تحلیلی، منطقی و تاریخی واقف است.

روش تجربی را برمی‌گزیند تا انسان، روابط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی‌اش را بازشناسد.

خردگرا تقدس‌زداست و شکاک، به همه چیز حتی یقین خود شک می‌کند.

نقد و تغییر از ستون‌های فقرات چنین فکری است.

خردگرا اجازه نمی‌دهد به نام مذهب و سیاست به جای او فکر شود، و برایش تصمیم گرفته شود، و او فقط مکلف به اجرای آن باشد.

- فرد باور است، و اینگونه است که خود باور، خوشناسا و خودآگاه‌ست. فردیت‌اش را تبلور وجود اجتماعی - فرهنگی خود می‌داند، هر فرد را نیز اینگونه می‌بیند. به آن حد از خودآگاهی شخصیتی رسیده است که نیاز به آقا بالاسر ندارد، به پختگی و بلوغ فکری دست یافته است. می‌رود تا به این پرسش که من کیستم پاسخ می‌گویم، فرد همه چیز است و در نگاه او قابل ارج و ستایش، فردی که جدا از جامعه نیست و فردیت‌اش در مجموعه‌ای از روابط انسانی و اجتماعی تشخیص و هویت می‌یابد. بین فردیت و

«منیت» فرق می‌گذارد، منیت برتر دانستن «من» از جامعه است و همه چیز برای، و در راه «من» است. فردیت اما بدون رابطه و درگیر شدن فرد و جامعه معنا نمی‌دهد.

- خواستار حاکمیت آزاداندیشی و آزادیخواهی است. و اینگونه است که کثرت‌گرایی (پلورالیسم) از ویژگی‌های فکر «روشن» می‌شود. پذیرش اصل ضرورت تنوع افکار و رفتار، و مدارا و تساهل از عناصر بنیانی این حاکمیت است. صلح‌خواه است.

- لائیک (سکولار، عرفی‌گرا) است. خواستار جدائی دین از حکومت است، و اینکه دین از حوزه عمومی به عرصه خصوصی زندگی انسان‌ها برده شود. و خواستار آزادی مذاهب و کیش‌ها، آزادی بی‌مذهبی و آزادی انتقاد به مذاهب و کیش‌هاست.

- عدالت‌خواه و قانون‌گراست، چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه‌های اجتماعی.

- آینده‌نگر است. با تفکر، بررسی و ریشه‌یابی نقادانه گذشته و حال (به ویژه نقد سنت‌ها و نهادهای سنتی و خرافه‌پرستی)، راهی به سوی آینده می‌نمایاند، راهی به سوی نو شدن و نو کردن حوزه‌های فکری، رفتاری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... پویاست، در حال و اکنون نمی‌ماند.

روشنگر، روشنفکری است که فکر «روشن» خود را در کردارش باز می‌تاباند. کنش اجتماعی روشنفکر پدیده روشنگر را سبب می‌شود. از خویشین خویش شروع می‌کند، در خانه، محله، محیط کار، گروه و سازمان و حزب سیاسی و تشکل‌های مختلف، و در کل جامعه تجلی فکر «روشن» می‌شود. باورمندی‌اش به خرد، فردیت، آزادی، عدالت و توسعه را در کردار خود نشان می‌دهد. روشنگر با فکر «روشن»‌اش در هر عرصه‌ای که توان دارد دخالت‌کننده، تلاش‌گر و مبارز است؛ در حوزه فلسفه، سیاست و.. فرهنگ‌ساز است. انسان تشکل و عمل است و بر پایه خرد و شعورش عمل می‌کند. آزاداندیشی، آزادمنشی، آزادیخواهی و انسانیت را در رفتار روزانه‌اش حتی باز می‌تاباند.

مردم را با مفاهیم و مقولات آزادی، عدالت و توسعه آشنا می‌کند، آن‌ها را با زبانی قابل فهم برای همگان. مبلغ و مروج اندیشه نجات فردی با عنایت به رهائی جمعی از هرگونه سرکوب و ستم است.

- این نکته می‌باید مورد توجه باشد که از روشنفکر و روشنگر «موجود مقدس» و «کل بی‌عیب» ساخته نشود. ویژگی‌های برشمرده را هیچ روشنفکر و روشنگری نمی‌تواند به تمامی داشته باشد. نسبی‌گرایی مدرن را اینجا نیز نباید فراموش کرد.

### برخی دیگر از تعاریف و تیپ‌شناسی

آغاز پیدائی روشنفکر و روشنگر را برخی هم زمان با ظهور تاریخ فلسفه و تفکر اجتماعی در جهان می‌دانند، یعنی قرن‌ها پیش از میلاد مسیح. در همین رابطه نیز تعاریف و تیپ‌شناسی گونه‌گون از روشنفکر و روشنگر کرده‌اند، و الگوهای متعدد برشمرده‌اند.

بیشترین صاحب‌نظران اما دوره رنسانس (نوزایش) را آغاز ظهور روشنفکر و روشنگری قلمداد می‌کنند و قرن 17 و 18 را قرن شکل‌گیری جنبش روشنفکری و روشنگری می‌دانند.

از دوره رنسانس تاکنون، با توجه به دوره‌بندی‌های متعدد تعاریف و تیپ‌شناسی‌های گونه‌گون از روشنفکر و روشنگر، و روشنگری و روشنگری ارائه شده است. این دوره‌بندی‌ها مهر و ویژگی‌های خاص فلسفی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود را بر پیشانی دارند، و در هر کدام از این دوره‌ها عام‌ترین و عمده‌ترین ویژگی‌های روشنفکر و روشنگر طرح شده است.

تعدد تعاریف طبیعی به نظر می‌رسد چرا که روشنفکر و روشنگر مفاهیمی تاریخی و پویا هستند و زاده جالش‌های اجتماعی- انسانی و کیفیت ویژه‌ای که خاستگاه‌اش فکر و کردار انسان است، و تغییر و تحول‌پذیر در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت.

گاه روشنفکر مترادف روشنگر بکار رفته است. گاه روشنگر را متقدم بر روشنفکر دانسته و اینگونه تبیین و تعریف شده‌اند، و روشنگری متقدم بر مدرنیت و روشنفکری دانسته شده است و...

گفته می‌شود بهترین و جامع‌ترین تعریف را از «روشنگر» امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی قرن 18 به دست داده است.

«رهائی انسان از مرحله‌ی خالی و ناپختگی که ساخته و پرداخته‌ی خود انسان است، کاربرد عقل بدون قبول راهنمایی و سلطه‌ی دیگری»

و یا «گذار از دوران کودکی و رسیدن به بلوغ فکری»، «دارای عقل و خرد مستقل بودن و نیازی به آقا بالا سر نداشتن»، «جرات و جسارت دانستن داشتن، که خود مستلزم پرسش است» و... بدینگونه برخی بر این باورند که انتشار جزوه «روشنگری چیست؟» اثر «کانت» هویت بخشیدن به مفهوم تاریخی «روشنفکر» و روشنگر است.

عده‌ای نیز پایبندی به سه شعار «آزادی، برابری و برادری» را، که به عنوان ارزش‌های سه‌گانه‌ی «انقلاب کبیر فرانسه» تجلی یافت، ویژگی و نشان روشنفکر می‌دانند.

هستند کسانی که پیدائی و گسترش مفهوم روشنفکر و روشنگر را در رابطه با دستگیری سروان «آلفرد دریفوس» و نامه‌ی سرگشاده‌ی «امیل زولا» در اعتراض به این دستگیری می‌دانند. این نامه که با عنوان «من متهم می‌کنم» منتشر شد بیانیه‌ای نیز پیامد داشت با امضای 100 نفر از برجسته‌ترین نویسندگان و استادان. در این بیانیه از «حقیقت، عدالت و حقوق بشر» دفاع شده بود.

سپس تر روشنفکر و روشنگر به کسی اطلاق شد که خواست نو کردن اندیشه و کردار (مدرنیته یا تجدد) و نوسازی بر مبنای مدرنیته و تجدد (مدرنیزاسیون) گوهر اندیشگی و کردارش بود.

و پاره‌ای از اهل نظر «تعریف روشنفکر و روشنگر را، و نیز برشمردن ویژگی‌ها و مشخصه‌هایی برای این کیفیت ویژه انسانی - اجتماعی را امری «غیر روشنفکری» می‌دانند.

نه فقط تعاریف متعدد، که برداشت‌ها نیز از مفاهیم و مقولاتی مثل خرد (عقل)، اندیشه، فکر، ذهن و عین و تقدم و تأخر آن، واقعیت، حقیقت، شناخت، فرد، جامعه، آزادی، عدالت، توسعه، مذهب و... متعدد، و گاه متفاوت بوده و هست.

در رابطه با «تیب‌شناسی» روشنفکران و روشنگران، تقدم و تأخر روشنفکری و روشنگری و کیفیت و کارکرد متفاوت آن‌ها، اظهارنظرهای فراوان شده است. در این میان به افکار و دیدگاه‌های صدها روشنفکر و روشنگر بزرگ، همچون اسپینوزا، بیکن، دکارت، هابس، لاک، هیوم، دیدرو، ولتر، روسو، منتسکیو، کانت، هگل، هاینه، فوئرباخ، مارکس، انگلس، نیچه، سارتر، فوکو و... بسیاری از روشنفکران و روشنگران سیاسی، فرهنگی و هنری، و دینی می‌توان اشاره داشت.

رنگ‌دانه‌ها و بی‌رنگ‌دانه‌ها «تقسیم‌بندی یا الگوهای مختلف» روشنفکری و روشنگری نیز در این مجموعه حکایتی هستند؛

- روشنفکر کلاسیک، روشنفکر مدرن، روشنفکر پُست مدرن

- روشنفکر منطقه‌ای (محلی)، روشنفکر جهانی (بین‌المللی)

- روشنفکر فرانسوی، روشنفکر آلمانی، روشنفکر انگلیسی، روشنفکر عرب، روشنفکر ایرانی و...

- روشنفکر فلسفی، روشنفکر سیاسی، روشنفکر فرهنگی و هنری

- روشنفکر لائیک، روشنفکر دینی

- روشنفکر قلمرو خاص، متخصص یا حرفه‌ای، روشنفکر قلمرو عمومی، عام یا جنبش اجتماعی

- روشنفکر آکادمیک، روشنفکر کتابی، روشنفکر سُست عنصر، روشنفکر حقیقی و بی‌درد

- روشنفکر انقلابی، روشنفکر انتقادی، روشنفکر منفعل و محافظه‌کار، روشنفکر سوداگر

- شبه روشنفکر

و...

و بدینگونه گاه با گرایش غالب فلسفی، علمی، سیاسی، فرهنگی و... در هر دوره‌ی تاریخی و منطقه‌ای، گاه موقعیت اجتماعی و تخصصی (حرفه‌ای)، گاه بیان روانشناسانه و رفتارگرایانه، گاه گروه‌بندی‌های نسلی و دوره‌ای و... روشنفکر و روشنگر تبیین، تعریف و طبقه‌بندی شده‌اند.

در این میان اما آن دانه‌ای که نخ «آزاداندیشی و آزادیخواهی» از آن عبور نکند، به گمان من جایی در این رنگین‌کمانِ شگفت‌انگیز نداشته و نخواهد داشت.